

# رابطه فرهنگی ایران و بنگال و تأثیر زبان فارسی بر زبان بنگالی

بین ایران و بنگال و دلایل آن باید نگاهی به تاریخ سرزمین بنگال انداخت.

سرزمین بنگال که هم اکنون به دو قسمت تقسیم شده است (کشور مستقل «بنگلادش» و استان هند «بنگال غربی») یکی از قدیمترین سرزمینهای دارای تمدن غنی است. قبل از هجوم نژاد آریایی از اروپا به شبه قاره هند، نژاد «DRAVID» در این شبه قاره زندگی می کردند که دارای شعبه های مختلف بوده و مردم بنگالی یکی از شعبه های نژاد دراوید و دارای زبان مستقل خود بود. (قابل ذکر است که زبانهای تامیل، تلیگو، کاناری و غیره از جمله زبانهای دراویدی هستند که نسبت به بنگالی تأثیر کمتری از زبان سانسکریت پذیرفته اند) قدمت تمدن دراویدی به بیش از هفت هزار سال پیش می رسد. آریایی ها حدوداً دو هزار سال قبل از میلاد قسمت شمال و غرب هند را اشغال کردند اما به علت عدم عادت به زندگی شهری به جای سکونت در شهرهای اشغال شده، آنها را غارت و ویران کردند و مناطق کوهستانی و جنگلی شمال هند را برای سکونت خود انتخاب کردند. البته بعداً آنان هم شهرهای جدید و تمدن جدید بر پا کردند. در اوایل قرون جاری بعضی از شهرهای دراوید که مدفون شده بودند، کشف

محمد نورحسین - بنگلادش

آن دو «کوه» «کب» و «پریستان» به عنوان مکانهایی ذکر شده است که منسوب به ایران اند (در حالی که شاید خود ایرانیان با چنین مکانهای ساختگی آشنایی نداشته باشند) در بسیاری از داستانها «سیمرغ» نقش مهمی را ایفا می کند. و سیمرغ غالباً از کوهستان شمال ایران به سوی جنوب پرواز می کند و هزاران مایل از بالای دریا را پشت سر می گذارد و به یک جزیره می رسد و مأموریت خود را انجام می دهد و بالعکس از جزیره به طرف ایران و کوهستان شمال ایران باز می گردد.

و نیز ابیات مثنوی مولوی و گلستان سعدی گرچه تبدیل به ادبیات مردمی بنگال نشده بود اما کم سوادترین افراد نیز با آنها آشنایی داشتند و تا نیمه اول قرن جاری هر شخص باسوادی اگر هیچ چیز بلد نبود، حداقل بیست بیت از مولانا را حتماً می دانست. البته وقتی کسی سوادی در حد متوسط داشت با خیام و حافظ نیز آشنایی داشت و در مورد داستانهای شاهنامه نیز کم و بیش اطلاعاتی داشت.

نگاهی به تاریخ:

برای آشنایی بیشتر در مورد روابط نزدیک فرهنگی

هر ملتی از ملل دیگر و هر زبانی از زبانهای دیگر تأثیر می پذیرد و این تأثیر غالباً از دوراه گسترش پیدا می کند: همسایگی یا سلطه گری. اما علیرغم عدم وجود این دو عامل، فرهنگ ایرانی و زبان فارسی بر مردم بنگال و زبان بنگالی تأثیر زیادی گذاشته است و این تأثیر به حدی است که می توان گفت از نظر تقرب فرهنگی هیچ ملتی مانند ایرانیان به مسلمانان سرزمین بنگال نزدیک نیستند. شاهد بر این مدعا این است که حتی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، زمانی که در مورد ایران چه موافق و چه مخالف هیچگونه تبلیغی در بین مردم بنگالی زبان وجود نداشت، مردم بی سواد و روستائین بنگال از بین ملتهای خارجی در مورد ایرانیان بیشترین اطلاعات را داشتند و قسمت بزرگی از ادبیات مردمی آنها (از جمله داستانها) یا از ادبیات ایران بوده یا در ساخت آن ایران به عنوان صحنه پذیرفته شده بود. داستانهای رستم و سهراب، شیرین و فرهاد (خسرو و شیرین) در این سرزمین شکل ادبیات مردمی گرفته است. همچنین داستان لیلی و مجنون و بسیاری از داستانهای «الف لیله و لیله» به واسطه زبان فارسی به بنگالی وارد شده است. جالب این است که داستانهای زیادی در ادبیات مردمی بنگال بوجود آمده است که در



شده اند. البته بسیاری از آثار قدیمی تمدن دراویدی در سرزمین بنگال به علت تغییر مسیر رودخانه‌ها به دست نسل‌های متأخر نرسیده است و شاید قدمت قدیمی‌ترین آثاری که باقی مانده کمتر از دو هزار و پانصد سال باشد (چون آثار مذهب بودائی است و حکومت بودائی در سرزمین بنگال تقریباً دو هزار و پانصد سال پیش شروع شده بود).

بعد از اشغال شمال غربی شبه قاره هند توسط هندوهای آریایی، آنان تدریجاً سلطه سیاسی و فرهنگی خود را در سراسر شبه قاره هند گسترش دادند اما این کار قریباً طول کشید و سرزمین بنگال به علت دوری از مراکز آریایی از تأثیر آنان تقریباً مصون ماند و به حکومت مستقل خود ادامه داد. البته تاریخ قدیمترین حکومتها در بنگال به دست نسل‌های متأخر نرسیده است. تاریخی که بطور مستند به دست مانده است از قرن سوم قبل از میلاد شروع می‌شود. آن زمان سرزمین بنگال جزء امپراطوری موریای (Maurya) بود. مذهب بودایی در قرن ششم قبل از میلاد بوجود آمد و بزودی حکومت سراسر شبه قاره هند در دست بودائی‌ها افتاد. اما اغلب مردم در مذهب هند باقی ماندند از طرفی چون مردم بنگال بت پرستی هندوهای آریایی را نپذیرفته بودند و طبق قول مورخین موحد بودند، پس از گسترش مذهب بودائی آنان این مذهب را پذیرفتند. (بعضی از محققین حدس می‌زنند که بودا پیامبر خدا بوده و مذهب بودائی آن زمان، مذهب توحیدی بوده است ولی بعداً هندوها این مذهب را تغییر دادند و مذهب بودائی که هم اکنون وجود دارد همان مذهب تغییر یافته می‌باشد).

حکومت بودائی در شبه قاره هند کوتاه مدت بود. هندوها قدرت را در دست گرفتند و بودائی‌ها را با قتل عام کردند و یا مجبور به پذیرش مذهب هندو نمودند. البته بنگال جزء آخرین مناطق شبه قاره هند بود که به دست هندوها افتاد. اما همان سیاست در بنگال نیز اجرا شد. البته بعضی از محققین براین عقیده‌اند که مردم عامه بنگال هیچگاه از درون دل مذهب هندو را نپذیرفته بودند و همین باعث شد که آنان در اولین فرصت اسلام را پذیرفتند.

هندوها از قرن ششم الی دوازدهم میلادی بر بنگال حکومت کردند. از آغاز قرن سیزدهم میلادی الی سال ۱۷۵۷ میلادی حکومت در دست مسلمانان بود. از ۱۷۵۷ الی ۱۹۴۷ بنگال تحت سلطه انگلیسیها بود. در سال ۱۹۴۷ میلادی انگلیسیها شبه قاره هند را ترک کردند و این شبه قاره تبدیل به دو کشور بنام هند و پاکستان شد. قسمت شرقی بنگال که اکثریت مسلمان را داشت جزء پاکستان شد و قسمت غربی تبدیل به یکی از استانهای

در آغاز قرن سیزدهم کل سرزمین بنگال به زیر سلطه مسلمانان درآمد. اولین حاکم مسلمان بنگال ترک بود و حکام بعدی یا ترک بودند یا مغول... اما همه زبان فارسی بودند و زبان فارسی بعدها تبدیل به زبان رسمی شبه قاره هند و بنگال شد. ذکر است که تقریباً همه حاکمان هند و بنگال قبل از روی کار آمدن مغولها مدت زیادی از زندگی خود را یا در ایران گذرانده بودند یا در محیط فرهنگ و زبان فارسی که پیشینیانشان با خود به همراه برده بودند، بزرگ شده بودند. البته اولین شاه مغول ظهیرالدین محمد بابر، زندگینامه خود را به زبان ترکی نگاشته بود اما پسروی همایون پس از شکست خود نزد شیرخان به ایران پناه برد و حدوداً یازده سال در ایران زندگی کرد و بعداً دوباره قدرت را در هند بدست آورد. آنان فرهنگ ایرانی و زبان فارسی را به شکل عمیق‌تری همراه خود برده بودند و در نتیجه تأثیر زبان و فرهنگ فارسی در شبه قاره هند روز به روز بیشتر شده بود. اما در بنگال، هر حاکمی که از مرکز به بنگال فرستاده می‌شد، بدلیل گوناگون بودن بنگال انس می‌ورزید و تشبه به بنگالی‌ها می‌کرد و بسیاری از آنان اعلام استقلال می‌کردند. حکام مسلمان در بنگال چه مستقل و چه وابسته به مرکز دو خصوصیت مثبت و منفی مشترک داشتند. بی تفاوتی در مورد تبیین اسلام و پشتیبانی از ادبیات بنگالی. به همین دلیل در این دوره مبلغین بزرگ اسلامی دیده نمی‌شوند اما پیشرفت ادبیات بنگالی زیاد بنظر می‌رسد. در واقع ادبیات بنگالی که در زمان حکام بودائی وجود داشت در زمان حکام هندو از بین رفت (البته قسمتی از این ادبیات که بودائی‌های فراری از بنگال به نپال برده بودند مدتی پیش پیدا شده است) و برای قریباً چیزی به ادبیات بنگال وجود نداشت حکام مسلمان ادبیات بنگالی را جان تازه‌ای دادند و با پشتیبانی کامل تقریباً اوج خود رساندند. در این زمان بسیاری از کتابهای عربی، فارسی و سانسکریت به زبان بنگالی ترجمه شد و بود و کتابهای دست اول نیز نوشته شده بود. در این آثار کلمات عربی و فارسی بسیار زیادی دیده می‌شود (البته کلمات عربی نیز توسط زبان فارسی وارد بنگال می‌شد) چون غیر از علماء دینی که در این زمان تعدادشان انگشت شمار بوده ادبا و مردم باسواد با زبان

هند شد بنگال شرقی از سال ۱۹۴۷ (م) الی ۱۹۷۱ (م) بنام پاکستان شرقی جزء پاکستان بود و در سال ۱۹۷۱ (م) موجودیت مستقل خود را بنام بنگلادش اعلام کرد.

ورود اسلام و فرهنگ و زبان فارسی در بنگال:

در زمان خلیفه دوم یا سوم اسلام وارد سرزمین بنگال شد. اولین مبلغان اسلام در بنگال، تجار عرب بودند که از راه جزیره العرب به شبه جزیره کوه در بنادر ساحلی شبه قاره هند توقف می‌کردند. در آن زمان بندر چیتاگانگ یکی از مهمترین مراکز تجاری بود. البته تجار خارجی از راه رودخانه‌ها به مراکز بنگال نیز می‌رفتند.

در مرحله دوم، مبلغین عالم و عارف از جزیره العرب و ایران وارد بنگال می‌شدند. البته آنهایی که به کشورهای عربی می‌رفتند از مسیر ایران استفاده می‌کردند. و در سفر دراز مدت طبیعتاً تأثیر فرهنگ ایران اسلامی و زبان فارسی را با خود می‌بردند. البته بعضی از آنان نیز ایرانی بودند. مثلاً یکی از بزرگترین مبلغین شیخ جلال الدین تبریزی (ره) بود. البته غیر از شیخ جلال و شاه جلال مجرد یعنی (ره) و چند نفر دیگر در مورد اکثریت مبلغین دقیقاً نمی‌توان گفت که ایرانی بودند یا عرب بودند، چرا که مردم بنگال توجه خاص به عملکرد آنان داشتند و به سرزمین و ملیت آنها اهمیتی نمی‌دادند. اما بطور کلی آنان تأثیرات ایرانی را همراه برده بودند. به همین دلیل بین مردم مسلمان بنگالی زبان بسیاری از اصطلاحات مذهبی رواج یافته است. مثلاً خدا، نماز، روزه، جهلم، چهلم (مانندن چهل روز در کار تبلیغ بدون وقفه)، فاتحه خوانی (به پسوند توجه کنید)، قرآن خوانی شب قدر (به پسوند توجه کنید)، شب برات (شب پانزدهم شعبان) فاتحه دوازدهم (میلاد پیامبر(ص))، فاتحه یازدهم (میلاد

شیخ عبدالقادر جیلانی)، آخرین چهارشنبه و غیره. تا پایان قرن دوازدهم میلادی اکثریت مردم بنگال شرقی و ناحیه سیلخت (که از نظر نژادی - فرهنگی با بنگالی‌ها خیلی نزدیک بودند و الآن جزء بنگلادش می‌باشد) اسلام را پذیرفته بودند. در آغاز قرن سیزدهم کل سرزمین بنگال به زیر سلطه مسلمانان درآمد. اولین حاکم مسلمان بنگال اختیارالدین محمد بن بختیار خلجی ترک بود و حکام بعدی یا ترک بودند یا مغول. عده انگشت شماری هم ایرانی یا افغانی بودند. اما همه حکام بنگال دارای فرهنگ ایرانی و زبان فارسی بودند و زبان فارسی بعدها تبدیل به زبان رسمی شبه قاره هند و بنگال شد. ذکر است که تقریباً همه حاکمان هند و بنگال قبل از روی کار آمدن مغولها مدت زیادی از زندگی خود را یا در ایران گذرانده بودند یا در محیط فرهنگ و زبان فارسی که پیشینیانشان با خود به همراه برده بودند، بزرگ شده بودند. البته اولین شاه مغول ظهیرالدین محمد بابر، زندگینامه خود را به زبان ترکی نگاشته بود اما پسروی همایون پس از شکست خود نزد شیرخان به ایران پناه برد و حدوداً یازده سال در ایران زندگی کرد و بعداً دوباره قدرت را در هند بدست آورد. آنان فرهنگ ایرانی و زبان فارسی را به شکل عمیق‌تری همراه خود برده بودند و در نتیجه تأثیر زبان و فرهنگ فارسی در شبه قاره هند روز به روز بیشتر شده بود. اما در بنگال، هر حاکمی که از مرکز به بنگال فرستاده می‌شد، بدلیل گوناگون بودن بنگال انس می‌ورزید و تشبه به بنگالی‌ها می‌کرد و بسیاری از آنان اعلام استقلال می‌کردند. حکام مسلمان در بنگال چه مستقل و چه وابسته به مرکز دو خصوصیت مثبت و منفی مشترک داشتند. بی تفاوتی در مورد تبیین اسلام و پشتیبانی از ادبیات بنگالی. به همین دلیل در این دوره مبلغین بزرگ اسلامی دیده نمی‌شوند اما پیشرفت ادبیات بنگالی زیاد بنظر می‌رسد. در واقع ادبیات بنگالی که در زمان حکام بودائی وجود داشت در زمان حکام هندو از بین رفت (البته قسمتی از این ادبیات که بودائی‌های فراری از بنگال به نپال برده بودند مدتی پیش پیدا شده است) و برای قریباً چیزی به ادبیات بنگال وجود نداشت حکام مسلمان ادبیات بنگالی را جان تازه‌ای دادند و با پشتیبانی کامل تقریباً اوج خود رساندند. در این زمان بسیاری از کتابهای عربی، فارسی و سانسکریت به زبان بنگالی ترجمه شد و بود و کتابهای دست اول نیز نوشته شده بود. در این آثار کلمات عربی و فارسی بسیار زیادی دیده می‌شود (البته کلمات عربی نیز توسط زبان فارسی وارد بنگال می‌شد) چون غیر از علماء دینی که در این زمان تعدادشان انگشت شمار بوده ادبا و مردم باسواد با زبان



ادبیات بنگالی که در زمان حکام  
بودائی وجود داشت در زمان حکام  
هندو از بین رفت و برای قرن‌ها چیزی بنام  
زبان فارسی در شبه قاره هند مخصوصاً  
در بنگال به قدری ریشه دار شده بود که  
بعد از روی کار آمدن انگلیسیها، ده‌ها  
سال آنان مجبور به نگاهداشتن فارسی  
بعنوان زبان فارسی بودند.

شایسته خان استاندار بنگال در زمان شاه عالمگیر و فرماندار ناحیه خولنا در جنوب بنگال، عارف بزرگ خان جهان‌عالی خان یا خواجه جهان (توجه: اسم‌هایشان با کلمات فارسی می‌باشد) در تأثیر فرهنگ ایرانی بر سراسر سرزمین بنگال نقش بزرگی داشتند اما نقش آقا باقرخان از دیگران چشمگیرتر است. شخصیت‌های مذکور غیر از آقا باقرخان همگی اهل تسنن بودند. البته همه مبلغین غیربنگالی که در سرزمین بنگال وارد شده بودند عارف نیز بودند و علیرغم اینکه اهل تسنن بودند سلسله‌های عرفانی آنان به امام سجاد و امام علی (ع) می‌رسید. از این نظر آنان نزدیکترین فرق اهل تسنن به اهل تشیع بودند. بهرحال آقا باقرخان ایرانی بود. (همان کلمه آقا بهترین شاهد بر آن است زیرا اگر چه در ایران آقا به معنی جناب می‌باشد، بنگالی‌ها «آقا» را به عنوان یک لقب خانوادگی قشر شریف در ایران می‌دانستند و هنوز هم می‌دانند) قبل از به قدرت رسیدن شاه عالمگیر (در دهلی) سرزمین بنگال بطور وسیع با حمله و غارتگری دزدان دریایی پرتغالی و برمه‌ای مواجه شده بود و بسیاری از مردم از خانه و کاشانه خود فرار کرده بودند. اما بیشترین ضرر را ثروتمندترین ناحیه کشور، باریشان (جنوب بنگال) دیده بود. آن ناحیه تقریباً خالی از سکنه شده بود، بطوری که همه جا با علفهای بلند و درختان طبیعی پر شده بود. در زمان استانداری میرجمعه خان و شایسته خان، دزدان دریایی در جنگ‌های متعددی

بعد از آزادی پاکستان دو جریان بوجود آمد: یکی ملی‌گرایی بنگالی و دیگر اسلام‌گرایی. ادب‌اء جریان اول برای از بین بردن فاصله بین زبان و ادبیات هند و مسلمانان بنگالی زبان می‌خواستند کلمات فارسی و عربی را از زبان و ادبیات بنگالی خارج کنند و کلمات سانسکریت را جایگزین آن نمایند. در جریان دومی، روش برعکس اتخاذ کردند البته این اقدام نیز شکست خورد و بعد از آزادی پاکستان این بحث دیگر مورد توجه قرار نگرفت.

تأثیر عقاید و سنت تشیع بر تشیع و تسنن بنگال: بنگالی‌ها اصالتاً دراوید بودند. بعداً عده‌ای قلیل از آریایی‌ها در سرزمین بنگال ساکن شدند اما به علت طبقه‌بندی جامعه هندو آنان با دراویدیها مخلوط نشدند. در اوایل اسلام را پذیرفتند و مبلغان و حکام و سربازان عرب، ایرانی، افغانی، ترک و مغول که در سرزمین بنگال وارد شده بودند با بنگالی‌ها یکسان شدند و بدین طریق مسلمانان بنگالی تبدیل به یک نژاد جدید شدند که از نظر فرهنگی نیز این اختلاط کاملاً مشهود است. اما این تأثیر فرهنگی غیربنگالی یا به عبارت دیگر تأثیر فرهنگی ایرانی بیش از همه جا در جنوب بنگال مشهود است و طبیعتاً تأثیر عقاید و سنت اهل تشیع را نیز در بر دارد. البته این امر دلایل تاریخی دارد. شخصیت ایرانی الاصل، عارف نامی پرقله شهید شاه صفوی، گیسو دراز که یکی از همراهان شاه جلال بود، شیخ جلال الدین تبریزی،

عربی‌آشنایی کافی نداشتند، و با زبان فارسی بعنوان زبان رسمی و واسطه درسی تقریباً در حد زبان مادری (بنگالی) آشنایی داشتند.

زبان فارسی در شبه قاره هند، مخصوصاً در بنگال به آن اندازه ریشه دار شده بود که بعد از روی کار آمدن انگلیسیها ده‌ها سال مجبور به نگاهداشتن فارسی به عنوان زبان رسمی بودند. وقتی انگلیسی زبان رسمی شد، بازهم در همه مدارس دینی و اکثر مدارس دیگر، فارسی واسطه درس ماند. حتی در پایان سلطه انگلیسیها نیز در کنار بنگالی و انگلیسی، فارسی در مدارس مدرن نیز تدریس می‌شد.

بسیاری از شعرا و ادب‌ای مشهور قرن بیستم اعم از مسلمان و هندو به زبان فارسی تسلط کامل داشتند و اشعار خیم و حافظ را به زبان بنگالی ترجمه کرده‌اند. بعد از آزادی پاکستان، اردو جای فارسی را در مدارس مدرن گرفت. اما در مدارس دینی مدتی هر دو در کنار هم ادامه پیدا کرد. البته یادگیری چهار زبان (بنگالی، انگلیسی، اردو و فارسی) برای بچه‌ها بسیار دشوار بود و وقتی مسئولین در فکر حذف یکی از آنها افتادند طبیعتاً فارسی را حذف کردند (البته زبان فارسی به عنوان درس اجباری حذف شده اما به عنوان درس آزاد در مدارس، اعم از مدرن و دینی، جایش محفوظ مانده بود) اما در طول هفت قرن، تأثیری که زبان فارسی در ادبیات و زبان و فرهنگ بنگالی گذاشته است غیرقابل انکار می‌باشد.

اینجا باید به دو اقدام منفی دیگر علیه زبان فارسی در بنگال توجه شود. اولاً در آغاز قرن نوزدهم عده‌ای از ادب‌ای هندو فعالیت گسترده و منظم با پشتیبانی انگلیسیها برای راندن کلمات عربی و فارسی از زبان و ادبیات بنگالی شروع کرده بودند، اما این اقدامشان شکست خورده بود. چون زبانی که آنان درست کرده بودند از زبان مردم فاصله زیادی داشت و قابل فهم عامه نبود. حتی نزد باسوادان نیز به عنوان یک زبان مصنوعی تلقی می‌شد. به همین دلیل بزرگترین ادب‌اء هندو مذهب آن زمان نیز با این زبان مصنوعی مخالفت کرده بودند. البته آنان نیز خواه ناخواه کمی تأثیر پذیرفته بودند. لذا در ادبیات آنان تأثیر فارسی نسبت به پیشینیان خود کمتر دیده می‌شود. اما در دهه سوم قرن جاری قاضی نظیرالاسلام بعنوان بزرگترین شاعر زمان خود ظهور کرد و طوفان بی نظیری در ادبیات بنگالی و نیز در مبارزات آزادی طلبانه بوجود آورد و به لقب‌های «شاعر انقلابی» و «شاعر شورشی» مشهور گشت.

یکی از مهمترین ویژگی‌های ایشان این بود که از کلمات عربی و فارسی حداکثر استفاده را کرده بود. اما



شکست خوردند و سرزمین بنگال امنیت خود را بازیافت. اما جنوب بنگال هنوز متروکه بود. آقا باقرخان مسئولیت آبادی آن ناحیه را بر دوش گرفت. همه جا اعلامیه بخش کرد مبنی بر اینکه بدون قیمت به هرکس هرچقدر زمین بخواهد داده خواهد شد و در آباد کردن آن نیز کمک خواهد شد. نسلهای دروید عادت نداشتند که خانه و زمین خود را بفروشند و برای یافتن زمین مجانی و زیاد به یک منطقه دیگری سفر کنند. اما برعکس آنان، نسلهای غیربنگالی الاصل با سختی و مبارزه با زندگی عادت بیشتری داشتند و این فرصت را از دست ندادند. آقا باقرخان شهری بنام «باقرگنج» تأسیس کرد که کل ناحیه به آن اسم مشهور گشت.

در اشعار و سرودهای مذهبی سراسر بنگال بخش مهمی مختص مناقب حضرت علی و حضرت فاطمه زهرا (ع) می باشد. البته بسیاری از داستانهای این اشعار و سروده ها مستند نیست بلکه ساختگی است. اما در عین حال بیانگر دوستی و محبت آنان به خاندان پیامبر اکرم (ص) می باشد. البته بعضی از داستانها برای رقابت با اشعار و سرودهای مذهبی هندوها که از نظر ادبی بسیار قوی و جذاب می باشند ساخته شده است. در این اشعار و سرودهای عرفانی درجه حضرت زهرا (ع) بالا تر از حضرت علی (ع) و بعد از حضرت رسول اکرم (ص) می باشد. در این زمینه داستانهایی هست که شاید ایرانیان نیز با آنها آشنایی نداشته باشند.

از جمله تأثیرات دیگر تشیع که بیشتر در جنوب بنگال (ناحیه، باریشان) مشهود است عقیده «پاک پنج

تن»، روش درود فرستادن به پیامبر اکرم (ص) و جایگاه رویداد کربلا می باشد. همه اهل تسنن برای حضرت پیامبر (ص) حضرت زهرا (ع) حضرت علی (ع) حضرت امام حسن و امام حسین (ع) احترام ویژه ای قائل اند. و به آنان عشق می ورزند، اما مسلماً اصطلاح «پاک پنج تن» تحت تأثیر ایرانیان شیعی شایع شده بود. درود فرستادن به پیامبر اکرم (ص) را اعم از شیعه و سنی همه مسلمانان واجب می دانند. اما بین مردم بنگالی زبان رسم بر این است که «صل... علیه و اله وسلم» گفته می شود اما در جنوب بنگال به اضافه این یک رسم دیگر نیز رایج بود. گاه گاه همه افراد خانواده یک جا می نشستند و دسته جمعی با این جملات «اللهم صل علی محمد وآل سیدنا محمد» صلوات می فرستادند. غالباً نیم ساعت تا یک ساعت این ارسال درود ادامه پیدا می کرد. (البته در طول سه دهه گذشته این رسم حسن تقریباً از بین رفته است و هنوز جلساتی به نوع دیگر برای درود فرستادن بطور وسیع در سراسر کشور رایج است. اما شباهت بین درود مذکور و درودی که در بین ایرانیان رایج است قابل توجه است. علماء اهل تسنن در بنگال نمایشنامه ها را حرام می دانستند. مخصوصاً نمایشنامه هایی که در آن مرد نقش زن را بازی می کرد (دلیلش این بود که این نمایشنامه های سنتی غالباً دارای داستانهای عاشقانه بودند) اما آنان نمایشنامه در مورد رویداد کربلا را نه تنها حرام نمی دانستند بلکه خودشان نیز تماشا می کردند. در حالی که مردان در آن نقش زن را بازی می کردند و حتی جمله علماء این نمایشنامه ها را

در اشعار و سرودهای مذهبی بنگال بخش مهمی مختص مناقب حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (ع) می باشد. البته بسیاری از داستانهای این اشعار مستند نیست اما به هر حال بیانگر دوستی و محبت آنان به خاندان پیامبر اکرم (ص) می باشد. بین زبان فارسی در شبه قاره هند و ایران دو فرق مهم وجود دارد: مهمترینش فرق در تلفظ و فرق دیگر استفاده از کلمات

بارها می دیدند و برای امام حسین (ع) و خانواده اش و زین العابدین (سجاد) (ع) اشک می ریختند.

**محلّی شدن فارسی در بنگال و شعرای بنگالی فارسی:**

وقتی کسی می تواند زبان بیگانه ای را خوب بیاموزد که یا زبان را در محیط همان زبان بیاموزد یا نزد معلمی که آن زبان، زبان مادریش باشد، یا لا اقل آن معلم زبان را در محیط خویش آموخته باشد. در این صورت شخص زبان را حتی المقدور صحیح و فصیح یاد می گیرد. البته اگر در زبان اصلیش بعضی از حروف وجود نداشته باشد احتمال خطای تلفظ وجود دارد و غیر از این مورد اشکال دیگری دیده نخواهد شد. اما یادگیری زبان مادری برعکس است. یعنی هرکس زبان خود را در محیط خانواده و جامعه با تلفظ محلّی یاد می گیرد و تنها در یک مقطع خاص یادگیری می تواند زبان صحیح و فصیح را یاد بگیرد. زبانهای فارسی، هندی، اردو و انگلیسی برای مردم بنگال (و نیز برای مردم سراسر شبه قاره هند) یک حالت محلّی دارند. البته زبان فارسی در یک مقطع از تاریخ عمومیت خود را از دست داد و انگلیسی جای آن را گرفت. اما زبان انگلیسی فقط در بین قشر تحصیل کرده عمومیت یافت در حالیکه زبان فارسی در دوران رواج حتی در بین توده مردم عمومیت داشت. بهر حال زبان فارسی در شبه قاره هند و سرزمین بنگال نزدیک به هزار سال قدمت دارد و به مدت هشت صد سال به عنوان زبان رسمی مطرح بوده است. بین این هشت صد سال هفت صد سال این زبان به عنوان زبان دوم عمومیت داشت و در نیمه اول قرن بیستم میلادی این عمومیت در بین تحصیل کرده ها محدودیت یافته بود. از این به بعد زبان فارسی از رتبه زبان دوم بودن خارج شد اما آنهایی که یاد می گرفتند و یاد می گیرند با لهجه محلّی یاد می گیرند. چرا که معلمان و اساتیدی که این زبان را تعلیم می دادند و می دهند از ایران نیستند و فارسی را از ایرانیها نیاموخته اند بلکه از پیشینیان خود یاد گرفته اند.

هر زبانی در طول زمان تغییر می کند. از طرف دیگر زبانی که در محیط زبان دیگری وارد می شود چه به عنوان زبان دوم چه به عنوان زبان سوم از زبان اول (زبان محلّی) تأثیر می پذیرد. این اصل در مورد زبان فارسی در شبه قاره هند و سرزمین بنگال نیز صادق است البته گفته اند که فرقی که بین فارسی شبه قاره هند و فارسی ایران کنونی وجود دارد در اصل به علت تغییر مسیر زبان فارسی در ایران و یا تأثیر پذیری از زبان های محلّی است. فرقی که بین زبان فارسی در شبه قاره هند و ایران وجود دارد دو جنبه مهم دارد. مهمترینش فرق در تلفظ و فرق دیگر استفاده از کلمات



اماکن: بایشاکخانه (حال و پذیرایی که جداگانه در کنار منزل سکونت ساخته می شود) - پیلخانه (فیلخانه) - کتابخانه - سرائی خانه (مسافرخانه) - مسافرخانه - بالاخانه - غسلخانه (حمام) - کارخانه - کوه - جنگل - باغ - باغان - باغیچه (باغچه) - گنج (به معنی «بدر») بعنوان پسوند اسم خاص دهها بندر استفاده می شود. شاید بعلت جمع شدن اموال دروازه - در - مجرا (جای جریان اتفاق).

القاب خانوادگی: حواله دار - تعلقدار - محله دار - محله دار (القاب زمیندارها) شیکدار - طرفدار - میرزا - خان - چوکدار.

شغل: قاصد - استاد - شاگرد - مزدور (کارگر) - پیک - پاده - کارگر - چاوقیدار (پلیس روستائی) - دفتدار (رئیس پلیس روستائی) - جمعدار (مقامی در بخش پلیسی) - بخشی (مقامی در بخش پلیسی) - داروغه (رئیس بخش پلیسی) - قانونگر (متخصصی که حدود و مرز زمینهای اشخاص را تعیین می کند) - پاهارادار (نگهبان) - دروان (نگهبان) - چاکر (نوکر) - سوبه دار (استاندار) - استفاده فعلی برای مقامی در ارتش - حایلدار (مقامی در ارتش) - وکیل - مختار (حقوق دانی که درجه اش از وکیل پایینتر می باشد) - مهوری (همکار و منشی وکیل یا مختار) - پیشکار (منشی قاضی) - آخوند - مُلا (فعللاً از شغل افتاده و تبدیل به لقب خانوادگی شده است) - منشی (تبدیل به لقب خانوادگی شده است) - مولای (عالم دینی) - مولانا (بالا تر از مولای) - دفتری (خدمتگزاری که

## در طول تاریخ هزاران کلمه فارسی و عربی در زبان بنگالی وارد شده است، البته کلمات عربی اکثراً بواسطه زبان فارسی وارد شده اند.

شده، در فارسی شبه قاره هند و سرزمین بنگال و نیز در زبان بنگالی به معانی ای استفاده می شود که در فارسی ایران به آن معانی استفاده نمی شود مثلاً «رفتنی» (تلفظ «رافتنی» و «راپتنی») به معنی «صادرات» و «آمدنی» تلفظ آمدنی» به معنی «واردات» و به علت محلی شدن فارسی در شبه قاره هند و سرزمین بنگال ادبیات فارسی نیز در این سرزمین بوجود آمده بود. گرچه در آنجا غیر از امیر خسرو دهلوی، کسی نبوده که اشعارش بتواند قابل مقایسه با اشعار شعرای بزرگ ایرانی مانند حافظ باشد (البته اشعار نورهان همسر جهانگیر شاه عالمگیر و علامه اقبال از کیفیت بالایی برخوردار می باشد) اما تعداد شعرای محلی فارسی، تنها در سرزمین بنگال از صد نفر تجاوز کرده بود. بعلت سهل الوصول نبودن منابع مربوطه و کمبود وقت در این مورد نمی توان اطلاعات متوسطی تقدیم کرد. این مطلب را به خواست خدا به مقاله ای دیگر واگذار می کنیم.

### کلمات فارسی در زبان بنگالی:

در طول تاریخ هزاران کلمه فارسی و عربی در زبان بنگالی وارد شده است. البته کلمات عربی اکثراً به واسطه زبان فارسی وارد شده اند. در اینجا به عنوان نمونه قسمتی از این کلمات ذکر می شود.

کلمات مذهبی: ایماندار - نماز - روزه - بهشت - دوزخ - خدا - پروردگار - بت - پل صراط - فاتحه خوانی - چهلم - قرآن خوانی - فاتحه دوازدهم (تولد پیامبر اکرم (ص) در ۱۲ ربیع الاول) - فاتحه یازدهم (تولد عارف نامی محی الدین عبدالقادر جیلانی یا گیلانی) - پرده (حجاب) - سحر (سحر خوردن در رمضان) - گناه - نیکی - بدی - نیککار (نیکوکار) - بدکار - گناهگر (گناهکار) - عیدگاه - قبرستان - گورستان - مسلمان - شب قدر - شب برات (۱۵ شعبان) - روزی (روزگ) - شب قدر.

است. فرق در تلفظ نیز دو بخش دارد: تلفظ حروف و تلفظ حرکات. بعضی از حروف فارسی در زبان بنگالی و بقیه زبانهای شبه قاره هند تلفظ ندارد. مثلاً در زبان بنگالی برای حروف ج، ذ، ز، ر، ض، ظ یک تلفظ وجود دارد مانند تلفظ ض در فارسی می باشد. البته در بعضی از کلمات عربی در زبان بنگالی [ض] مثل [د] تلفظ می شود. برای حرف [خ] زبان فارسی در زبان بنگالی و بقیه زبانهای شبه قاره هند حرف خاص وجود دارد که فرق ظریفی با صدای [ک] دارد. لذا ایرانیان تلفظش را مثل [ک] می شنوند. صدای [ق] در بنگالی مثل [ک] است. برای ف حرفی دارد که فرق ظریفی با صدای [پ] دارد. لذا ایرانیان آن را [پ] می شنوند. مانند [پ] در «بدر» در حالی که در فارسی دو صدای متفاوت برای «پ» و «ف» وجود دارد. در بنگالی یک صدای دیگر هم هست که صدایش متفاوت با صدای [پ] در «بدر» با صدای [پ] در کلمه «پول» است. همزه ساکنه که بعضاً در زبان فارسی در ایران مانند همزه ساکنه در زبان عربی تلفظ می شود در زبان بنگالی تلفظ ندارد. در زبان فارسی در شبه قاره هند و بنگال بعضاً نون ساکن با یک صدای خاصی در بینی تلفظ می شود که نمایانگر یک حرف مخصوص بنگالی است و صدای مشابه آن در فارسی ایرانی وجود ندارد.

(البته در زبان بنگالی تعداد زیادی حروف دیگر وجود دارد که در فارسی و بسیاری از زبانهای دیگر تلفظ ندارد.) این خصوصیات زبان بنگالی و زبانها دیگر شبه قاره هند بر زبان فارسی در این سرزمین تأثیر زیادی گذاشته است.

در تلفظ حرکت در فارسی شبه قاره هند فتحه مانند «آ» کسره مانند «ای» و ضمه مانند «او» الف مانند فتحه «و» مانند ضمه و «ی» مانند کسره فارسی ایران می باشد. البته بعضاً فتحه، ضمه و کسره مانند فارسی ایران تلفظ می شود اما بسیار اندک است. (و نیز وقتی آنان عربی می خوانند فتحه و کسره و ضمه را مثل تلفظ آن در فارسی ایران و زبان عربی تلفظ می کنند. چند مثال برای اینچنین تلفظ کلمات فارسی در بنگال و شبه قاره هند: «تَر» مثل «بار» بی خیر مثل «باخبر» «پوشاک» مثل «پَشک» «تاخت و تاز» مثل «تخت و تَر» تلفظ می شود. در مواردی که تلفظ حرکات مانند فارسی در ایران است. مثالش: «هنوز» مثل «هانوز» - نه مثل «هانز» «پُر» مثل «پُر» - نه مثل «پور» «چراغ» مثل «چَرغ نه چیراغ».

در مورد فرق بکار بردن کلمات می توان گفت که بعضی از کلمات فارسی یا عربی که در فارسی وارد

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی  
در ایران، زبان فارسی دوباره توجه  
خاص مردم بنگالی زبان را جلب  
کرده است.

در مدرسه کار می کند و دفترها را به کلاس می برد و از آنجا می آورد (شکاری (شکارچی).

وسائل: چراغ - فرش (پارچه سفید و بزرگ که برای نشستن بر کف خانه پهن می شود) - عالیجه (قالیچه به معنی «فرش») - دستور خانا («خان» کلمه بنگالی است به معنی «غذا») و «دستورخانا» پارچه ای است که در بین دوردید افراد که برای غذا خوردن روبرو می نشینند پهن می کنند تا بشقابها را رویش بگذارند و باقیمانده های



غذا را رویش بریزند (سفره) - نمکدان - پاندان (پان یک نوع برگ خوردنی است که آنرا روی پاندان می گذارند) - پیکدان (ظرفی است برای ریختن آب

دهان) - شمعدان - پیسوز (چراغ نفتی رویش قرار می گیرد) - دیگ - دیگچه - بیلچه (بیل) - چیلامچه (ظرفی است برای شستن - دست قبل از غذا یعنی آب - نیزه - تیر - ثوب (نوعی آتشبازی) زنبیل - سر پوش (آنچه که بر پیاله و غیره می گذارند. پیاله - قندج (یک نوع پیاله بزرگ سفالی) - آئینه - کرسی (صندلی) - چاقو - چشمه (عینک) - شیشه (بطری کوچک) - آئینه - تخت - تخته - صابون - نازبالش - تشک - زنجیر - پرده - کاغذ - دفتر - سه تار - دوتار - یکتاره (سه نوع آلات موسیقی) - قطنی (تغییر یافته از قوطی).

پوشیدنی - لباس - پوشاک - جامه - پیراهن - شلوار (شلوار مخصوص که زنان و علماء دین می پوشند) - دستانه (دستکش) - بَند - کمر بند - خاککی (نوعی پارچه که لباس ارشیشان و پلیس را با آن درست می کنند) - عادی (نوعی پارچه سفید و نازک نوعی پیراهن مردانه یا آن درست می کنند).

خوردنی: خوراکی - سبزی - کدو - خیرائی (تغییر یافته از «خیار») - خرما - پیاز - انگور - کیمیس (کشمش) - پسته - سیب - بادام - لیمو - ایسایگل تخمه (تخمه ایسایگل) - زعفران - زرده (یک نوع غذا) - شیرینی (نوعی شیرینی خانگی) - چلوی دانه دار (نوعی شیرینی) - شیر - سیراب (نوعی شربت) - شربت - گلاب جال (گلاب از گل محمدی) - گلاب به معنی گل محمدی).

سیاسی - اجتماعی: جلسه - مجلس - محفل - مجمع - خداحافظ - خاکسار (برای کوچک نشان دادن خود نویسنده نامه قبل از اسم خود در پایان نامه می نویسد) - دعاگو (در همان مورد شخصی بزرگتر از مخاطب نامه می نویسد اگر پدرن مادر پدر بزرگ و همچنین سایر بستگان باشند) - عرض گذر (در همان مورد اگر نویسنده مخاطب همردیف و غیر از بستگان باشد) - جماعت - آداب - رسم - آداب قاعده رسومت (اولین همخوانی عروس و داماد) - جناب (آقا) - جنابه (مؤنث بنگالی «جناب») - هدیه - تحفه - شادی (ازدواج) - بی تمیز (بی تربیت) - انتظام - انتظار - اتحاد - خوش آمدید - استقبال - نوشاه (داماد در ازدواج) - «رسم ازدواج» - ولیمه (شام یا ناهار به مناسبت ازدواج) - فرمان - فرمانبردار - نشان (پرچم) - نشانبر (پرچمدار) - شاه - شاهزاده - شاهزادی

## در دانشگاههای بنگلادش تعداد دانشجویان رشته فارسی روز به روز زیادتر می شود و موسسه های مختلف نیز دوره مختصری را برای یاد دادن زبان فارسی باز کرده اند.

(مؤنث بنگالی از شاهزاده) - نامزاده - جهانپناه (خطاب به شاه) - عالمپناه (خطاب به شاه) - صاحب (به معنی بزرگتر از آقا) - ملت - اجازت (اجازه).

اداری، بازرگانی و اقتصادی: روزگر (روزگاریه معنی «درآمد») - وکالتنامه - توانا (توانایی) - زمین - اجازه - زمیندار (زمیندار) - آراحدار (آرات) - مکان بزرگی که محل خرید و فروش کلی باشد «بنگاه» - دلال - بازار - خرید - خریدار - آمدنی - رفتی - رسید (سند - دلیل (سند) - دستاویز (پرونده) - دستخط (امضاء) - مهر «سیل مهر» (مهر) - اطلاع (فراخواندن) - طلب (فراخواندن به معنی شدیدتر) - جمع (درآمد و جمع هر دو) - خارج (تغییر یافته از خرج) - عوض - بدن - کرایه.

ادبیات و عرفان: پیر (مرجع عرفانی) - مرشد (همان معنی - مرید (پیر و پیر) - مرتبه - درجه - طبقه - درد (همدردی) - بیدردی - (بی رحم) - بی رحمی - دردی - دوستی - که از درد دوست درد می کشد) - عاشق - معشوق - بی نظیر - بی خبر - بی خیال - دیوان - دیوانه - گل - گل لاله - بیت - رباعی - نوزوز - اراده - ساقی - شعر - داستان - اشاره - دل - عجب - زبان - انتظار حلقه (مجلس ذکر) - قطعه - مستان (مست) - بزرگ (از نظر روحانی) - اندیشه - دربینش.

انسانی و حیوانی: درنده - پرنده - جانور - دندان - خون (کشتن و خون هر دو) - زخم - جوان - زنانه (زن) - زنانه محل - جان - بچه - دست - سر - چهره - صورت - شیر (به معنی «ببر») - مرد - مردانه - خانم - بانو - خاتون - رگ - زانو - تانو (تغییر یافته از «تن» به معنی «بدن») - بدن - بلبل.

کتاب و مطبوعات: پوش (جلد) - روزنامه - هفته نامه - سالنامه - روزنامه (یادداشت روزانه شخصی) - جنگنامه - کتابستان - تمام شد (در پایان

کتاب) - فالنامه - خوبانامه.

اسماء علم: خسرو - پرویز - شیرین - زیبا - گلشن - خورشید - عالم - بهرام - رستم - سهراب - ستاره - الهی بخش - خدابخش - دلیر علی - بیرعلی - شیرعلی.

متفرقه: گرم - سردی (سرما خوردگی) - «سردی گرمی» (سرما خوردگی در فصل گرم) - کروان (کاروان) - کافله (قافله) - ستاره - آفتاب - ماهتاب - خوب (خیلی) - خوشی - خوشحال - خوشبو - عطر - بخشش (هدیه به زیرستان یا به کسی برای خدمت، غیر از مزد) - مسق - آسان - آرام - شتافت - زمانه (زمان) - جهان - آشنایی - آبرو - انتقال (مرگ) - دانه - یری (دیر) - جدا - برگ (برگ درخت موز) - گوشتی (گشتی) - دارو - بیماری - تازه - «تاروتازه» - با قلم (با سواد) - مال - آتشبازی (ترقه - غیره) - کومش - مشکل - کوشا - دماغ (فخر و روشی) - فخر - آتش - آتش خاک - باد - دانشمند.

البته بعضی از این کلمات و صدها کلمات دیگر فارسی که در زبان بنگالی وارد شده بدلیلی که قبلاً ذکر شد بعدها از صحنه ادبیات خارج شد اما در زبان مره هنوز استفاده می شود بعضی از این کلمات فقط در جنوب بنگال استفاده می شود و بقیه در سراسر بنگلادش قسمتی در بنگال غربی نیز استفاده می شود.

### بازگشت فارسی به بنگال:

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران زبان فارسی دوباره توجه خاص مردم بنگالی زبان را جلب کرده است. البته قبل از پیروزی انقلاب نیز عده ای از مره بنگالی زبان در ایران زندگی می کردند و به کارهای مختلف اشتغال داشتند. اما بعد از پیروزی انقلاب تعداد زیادی از مردم بنگلادش از جمله پزشکان، کارگران، مهندسان، دانشجویان و اهل قلم به ایران آمده اند و تخیل زده شده که هم اکنون تعدادشان ده هزار نفر می باشد. اما آنها زبان فارسی را با تلفظ ایرانی (حتی المقدور) یاد گرفته اند یا یاد می گیرند. کتابهای زیادی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به زبان فارسی ترجمه شده است. دانشگاههای بنگلادش تعداد دانشجویان رشته های فارسی روز به روز زیادتر می شود و موسسه های مختلف نیز دوره مختصری را برای یاد دادن زبان فارسی باز کرده اند. علاوه ویژه ای برای یاد دادن این زبان به دیگران نشان می دهد از این رو امید است که بزودی زبان فارسی در بنگلادش موقعیتی را که نیم قرن پیش داشت باز یابد و تدریجاً عنوان زبان دوم مطرح شود. انشاء...